

## بررسی و تحلیل نوستالژی در شعر بلند الحیدری \*

دکتر مهین حاجی‌زاده<sup>۱</sup> دانشیار دانشگاه شهیدمدنی آذربایجان  
علی فضا مرادی کارشناسی ارشد دانشگاه شهیدمدنی آذربایجان

### چکیده

نوستالژی به عنوان موضوعی روان‌شناختی، یکی از ویژگی‌های ادبیات و هنر است که در طول تاریخ ادبی، همواره مطرح بوده و در هیچ دوره‌ای از ادوار تاریخ ادبی، کم رنگ نشده است، بلکه همواره شعری بوده‌اند که بنا به دلایلی، از جمله عدم سازش با جامعه و یاسلطه حاکم، راه غربت را در پیش گرفته‌اند. بنابراین، نوستالژی در معنای عام کلمه، سابقه‌ای به قدمت زندگی بشری داشته و همواره یکی از دغدغه‌های زندگی بشری بوده است. شاید دلیل عمده غربت‌گزینی شعرا این باشد که شخص شاعر، برخوردار از حسی ظریف بوده که قدرت تحلیل او را نسبت به دیگر اقشار جامعه بالا برده و موجب می‌شود در برابر رفتارهای ناخوشایند حکومت و جامعه، موضع‌گیری نموده و راه غربت را برای خود برگزیند و این موضوع همان است که مقاله حاضر با تکیه بر روش توصیفی - تحلیلی در شعر بلند الحیدری، شاعر معاصر عراقی بررسی کرده و ضمن بیان انواع نوستالژی در شعر ایشان، عوامل پیدایش این انواع را نیز مورد تحلیل قرار داده و به این نکته دست یافته است که مشکلات موجود در زندگی خانوادگی بلند الحیدری، شرایط روحی شاعر و دیگر شرایط موجود زمانی و مکانی از جمله عوامل پیدایش این حس نوستالژی نزد شاعر می‌باشد.

**کلید واژه‌ها:** نوستالژی، شعر معاصر عربی، عراق، بلند الحیدری، غربت روحی.

### ۱- مقدمه:

اصطلاح نوستالژی Nostalgia از دو کلمه یونانی ساخته شده است nostos : که به معنی بازگشت به خانه است و algia که معنی «درد» می‌دهد. واژه نامه انگلیسی آکسفورد، نوستالژی را شکلی از دلتنگی که ناشی از دوری طولانی از زادگاه است، تعریف کرده است. نوستالژی را می‌توان به طور خلاصه یک احساس درونی تلخ و شیرین به اشیا، اشخاص و موقعیت‌های گذشته، تعریف کرد. معنی دیگر نوستالژی دلتنگی شدید برای زادگاه است (هورن بای، ۲۰۰۳، ص ۸۴۰)

نوستالژی یا غم غربت به عنوان موضوعی که از روان‌شناسی وارد ادبیات گردیده، فرایندی است که به دنبال پیدایش برخی از عوامل بیرونی و درونی، ابتدا به صورت یک حس دلتنگی و حسرت ناخودآگاه در درون یک شاعر و یا

نویسنده به وجود آمده و سپس در نوشته‌های او بروز پیدا می‌کند. از جمله عوامل پیدایش این حس دل‌تنگی می‌توان به موارد زیر اشاره نمود :

به یاد آوردن خاطرات دوران کودکی و نوجوانی، حبس و تبعید، مهاجرت، غم و درد پیری و اندیشیدن به مرگ، دور افتادن از سرزمین مادری به دلایل سیاسی و اقتصادی، از دست دادن یکی از عزیزان، پیدایش یک بیماری در فرد، احساس تنهایی، ترس از مشکلی که ممکن است در آینده برای او به وجود آید. غیر از این موارد می‌توان عوامل روحی، روانی درونی یا بیرونی دیگری را که منجر به ایجاد این حس غربت در شخص می‌شود به موارد بالا افزود. این عوامل بویژه در حس ظریف شاعر تأثیر گذاری بیشتری داشته و سبب می‌شود تا غم غربت به عنوان یک موضوع در اشعار وی مطرح و بروز نماید و این بدین جهت است که شعر همیشه سلاح مهمی برای بیان عواطف و احساسات و یا حالات ناگوار روحی روانی بوده است. عوامل مختلف دنیای امروزی نیز به گونه‌ای خاص باعث تشدید این موضوع در شعر شعرای معاصر گردیده، بنابراین با نگاهی اجمالی به این مسأله، مشاهده می‌شود که بسیاری از شعرای معاصر امروزی هر یک با زبان خود به این موضوع پرداخته و آن را در شعر خویش مطرح نموده اند.

بنابراین، نوستالژی با انواع مختلفش از جمله موضوعاتی است که همواره به عنوان یکی از دغدغه‌های زندگی شخصی شاعر و یا اجتماعی که در آن می‌زیسته مطرح بوده است. سابقه این امر در معنای خاص، یعنی نوستالژی ادبی که مدّ نظر این مقاله است، به دوره ادبیات جاهلی بر می‌گردد. پس از آن در دوره‌های ادبی سالهای اخیر بویژه در دوره معاصر، مورد توجه شعرا بوده و در اشعار آنان نمود داشته است. در دوره معاصر پس از شعرای مهاجر شمالی و جنوبی، این مسأله به طور بارز و مشخص در شعر شعرای معاصر عراقی و بویژه شعرای پیشگام متجلی شده و به عنوان یک موضوع اساسی بر شعر آنان تحمیل شده است. از جمله این شعرای عراقی، بلند الحیدری است که به لحاظ شرایط روحی و موقعیت خانوادگی، این موضوع را در شعر خود مطرح نموده است. او انواع نوستالژی را در زندگی خود تجربه و آن‌ها را در شعر خویش منعکس کرده است که در این مقاله به بیان و تحلیل این انواع در شعر ایشان پرداخته می‌شود .

## ۲- سوالات پژوهش

مقاله حاضر درصدد است تا ضمن تبیین مفهوم نوستالژی به بررسی و تحلیل این حس در اشعار بلند الحیدری شاعر معاصر عراقی پردازد و در این راستا به سوالات زیر پاسخ دهد:

- چه عواملی ریشه‌های نوستالژی را در وجود شاعر شکل داده است؟
- غربت‌گزینی شاعر چه تاثیری در سطح آگاهی و بیداری ملت عراق بر جای گذاشته است؟

## ۳- پیشینه پژوهش

همان طور که اشاره شد نوستالژی در ادبیات دوره معاصر نمود بیشتری یافته چرا که سرخوردگی‌های اجتماعی نیز یکی از عوامل پدید آورنده این حس فردی - جمعی است. چنان که در اشعار شاعران مطرح معاصر به وضوح قابل مشاهده است. از این رو پژوهش‌های مختلفی در زمینه نوستالژی به طور عام و به طور خاص در ادبیات معاصر عرب انجام شده است:

- خلیل پروینی در مقاله "بررسی تطبیقی نوستالژی در شعر احمد عبد المعطی حجازی و نادر نادرپور" (۱۳۹۰)
- یحیی معروف در مقاله "بررسی تطبیقی نوستالژی در شعر بدر شاکر سیاب و منوچهر آتشی" (۱۳۹۱)
- جهانگیر امیری در مقاله "دغدغه‌های سیاسی در شعر بدر شاکر سیاب و مهدی اخوان ثالث" (۱۳۹۰)
- سید رضا میراحمدی و همکاران در مقاله "اشکال الحنین الی الماضي فی شعر بدر شاکر سیاب" (۱۳۹۱)

اما هر چند که بلند الحیدری شاعری توانمند و نیز پیشگام در شعر معاصر عرب به شمار می‌آید، و دوشادوش شعرای پیشگام عراقی، یعنی نازک الملائکه، بدر شاکر سیاب و عبد الوهاب البیاتی، مدرسه جدیدی را در ساختار و اندیشه شعر نوین عرب ایجاد کرد و به همراه این سه تن، مبنای ایجاد تحولی پایه‌ای در شعر عرب گردید که بعدها دیگر شعرای معاصر به تبعیت از آنان، مجموعه‌هایی از شعر آزاد را با محتوای جدید عرضه نمودند، اما حق بلند الحیدری در معرفی و شناسایی آثار و اشعارش به درستی ادا نشده است و متأسفانه پژوهش قابل ذکری چه در خصوص موضوع حاضر و چه در موضوعات دیگر درباره این شاعر صورت نگرفته است.

#### ۴- نوستالژی در ادب عربی

غم غربت یا نوستالژی در ادبیات گذشته عربی به معنای دوری از وطن آمده است. مبنای اصلی شعر شعرای جاهلی ذکر خلاصه خاطراتشان از وطن و اشتیاق به بازگشت بوده است؛ زیرا که عرب جاهلی به دنبال آب و علف همواره در حال جابجایی و کوچ بوده و شاعر جاهلی این مفهوم را در مطلع قصایدش مجسم نموده است. ما او را می بینیم که به سرزمین دوستانی که کوچ نموده‌اند، اشتیاق می‌ورزد، سپس از احساسی که در درونش می‌جوشد با فراق و دوری تعبیر می‌کند.

در ادوار مختلف ادبیات عربی، نمونه‌های فراوانی از افراد غربت‌گزین وجود دارد که راه غربت را در پیش گرفته و از وطن خود دور شده‌اند. امرؤ القیس از جمله شعرای جاهلی است که بیشترین احساس غربت را، زمانی داشته است که مُلک و فرمانروایی پدرش را از دست داده و سرگردان در پی کسی می‌گردد که مُلک پدرش را به او باز گرداند، تا اینکه به سرزمین روم می‌رسد و احساس می‌کند که اجلس نزدیک شده، پس این ابیات را می‌سراید که سرشار از سوزش و تلخی و احساس تنهایی است:

أَجْزَلُ قَتِيلِينَ      وَ أَيْ مَقِيمٍ مَا أَقَامَ عَسِيبٌ  
 لِحَطْرِيَاثِنَا إِنْهَاهِنَا      وَ كَلَّ غَرِيبٍ لِلْغَرِيبِ قَرِيبٌ ۱

(اصفهانی، ۱۹۴۵، ۱۰۱/۹)

(ای همسایه! زمان دیدار نزدیک است و من تازمانی که عسیب مقیم است، اقامت می‌کنم.)



(الرضی، دت، ص ۵۲۹)

(و مرا به گرمای هر بیابانی افکند که هر مرکب ترسویی بر انجام آن توانایی ندارد، در حالی که من در غربت بودم و اجازه ورود به هیچ منزلی را نداشتم و اگر فرود می‌آمدم در بند دو مهمان بودم: شمشیر من در آن دیار رفیق من بود و همتم سرگرم کننده من و پهلوهایم، دوستان من بودند.) او همچنین از اندک بودن دوستان و نبودن منزلی که در آن ساکن شود، در شعر خود شکوه می‌کند:

«یا دار قل الصدیق فیک، فما  
أحوداً و لا أرّی سکنا»

(همان، ص ۵۲۹)

(ای منزل! دوستان، در درون تو کم شده‌اند، پس من احساس دوستی نمی‌کنم و جای سکونتی را نمی‌بینم.) در سرزمین اندلس نیز موضوع نوستالژی در شعر برخی از شعرا مطرح بوده است که به نمونه ای اشاره می‌شود. از جمله این شعرا، لسان الدین بن خطیب است که هر چند غربت او از وطنش، به جای بسیار دوری نبوده، ولی به همین اندازه نیز تأثیر خود را در شعر او بر جای گذاشته است.

او در شعر خویش چنین می‌گوید:

«سلوا عن فؤادی بعدکم کیف حاله	و قد قوضت عند الصبح رھاأ
و لا تحسبوا أئی سلوت علی النوی	فسلوان قلبی فی هواکم محھاأ
وما حال من شطت بغرب دیلره	و فی الشرق أهلوه، ثم حلاأ
عسی جبل الفتح الذی بجانبه	حللت بقرب الفتح یصدق حھاأ
عسی الله یدنیساعة الفوج التی	بھا یتسری عن فؤادی حھاأ»

(ابن خطیب، ۱۹۷۳، صص ۵۷۲-۵۷۳)

(از دل من، بعد از شما بپرسید که حالش چگونه است، در حالی که صبح هنگام، وسایل سفرش از هم پاشیده است. و گمان نکنید که با دوری، شما را فراموش کرده‌ام، زیرا محال است که قلب من، دوستی شما را فراموش کند. و چگونه است حال کسی که خانه او به غرب تبعید شده باشد، درحالی که اهل و خاندان او در شرق باشند و چگونه است فرود آمدن او.)

امید است که من نیز در نزدیکی کوه های فتحی که در کنار او هستند، فرود آیم، تا حالش درست شود.

امید است که خداوند زمان فرج را که با آن، فساد و تباهی، از دل من بر طرف می‌شود، نزدیک گرداند.)

در دوره معاصر نیز، به دلیل برخی عوامل، از جمله عوامل مالی و سیاسی و غیره، عده ای از شعراء، راه غربت را در پیش گرفته و در سرزمین دیگری سکونت گزیده اند که به عنوان نمونه، می توان به شعرای مهاجر شمالی و جنوبی و نیز شعرای معاصر عراقی اشاره نمود که این امر، خود عاملی برای پیدایش شعر غربت در اشعار آنان شده است. بلند الحیدری یکی از این شعرای غربت گزین است که در مقاله حاضر مورد بررسی و تحلیل قرار می گیرد.

## ۵- زندگی نامه بلند الحیدری

بلند الحیدری، شاعر نوآور عراقی که منسوب به خانواده مشهور (حیدری) است، در سبتمبر سال (۱۹۲۶م) در بغداد متولد شد. (العطیة، ۱۹۹۴، ص ۵۷۹) او به دلیل ذوق و قریحه شعری از سن ۱۱ سالگی شروع به نظم شعر به زبان کردی نموده و در ابتدا از گونه شعری دوره عباسی تأثیر پذیرفت، سپس از شعر شعرای مهجر و پس از آن از شعرایی مانند (محمود حسن اسماعیل) و (الیاس ابو شبکه) متأثر شد. او در اوج دوران شاعری خود، نماینده شعر رمانتیک بود. (آل طعمه، ۱۴۲۳، ص ۹۷)

بلند یکی از شاعران مدرن عرب است و جز اولین کسانی است که در جامعه عرب، شعر آزاد گفت. این شاعر کرد عراقی، از همان اوان کودکی در بغداد می زیسته است. (عبداللهی، ۱۳۸۸) او به همراه (جبرا ابراهیم جبرا) و (جواد سلیم) نهضت جدیدی را در شعر معاصر عرب، بنیان نهاد و با دفترهای شعرش همچون (أغانی المدینة المیتة) خودش را به عنوان شاعری که در روند تکاملی شعر تجسمی و مدرن عرب، نقشی اساسی دارد، تثبیت نمود. (فرزاد، ۱۳۸۰، ص ۱۸۹)

بلند از همان دوران کودکی، درد یتیمی را احساس کرد، بنابراین پیوسته بر یک حال باقی نمی ماند، بلکه از حرفه‌ای به حرفه دیگر و از کاری به کار دیگر منتقل می شد. (العطیة، ۱۹۹۴، ص ۵۷۹)

وضعیت حاکم در خانواده بلند احساس ناخوشایندی را در وی ایجاد کرده بود. او خودش در این باره چنین می گوید: «جو خانوادگی، برای من وضعیتی را پیش آورد که آغازش بدین صورت بود که مادرم، برادرم (صفاء) و پدرم، خواهر کوچکم را بر من ترجیح می دادند... پس من احساس کردم که شخصیت گم شده خانواده هستم.» (الصانع، ۱۹۷۳، ص ۱۰۶). مشکلات موجود در خانواده بلند، منجر به جدایی پدر و مادرش از هم شد. پس از این که مادر بلند از شوهرش جدا شد، او با مادرش زندگی می کرد و هنگامی که مادرش فوت نمود، به خانه پدرش منتقل گردید و این مسأله خود موجب ایجاد غذایی در درون وی گردید. (راضی جعفر، ۱۹۹۹، صص ۱۴-۱۵). با توجه به مشکلاتی که در خانواده بلند الحیدری وجود داشت و نیز با توجه به وضعیت خود، او موفق نشد درس هایش را به مرحله بالاتری برساند. بنابراین دوران دبستان و راهنمایی را پشت سر گذاشت و پس از گذراندن دوره متوسطه، تحصیلاتش را متوقف نمود. (آل طعمه، ۱۴۲۳، ص ۹۷)

بلند بعدها، با هنرمند عراقی (جواد سلیم) آشنا شد و از او درخواست کرد که با کمک وی، اقدام به تجربه‌ای هنری نماید که شعر را با نقاشی درهم آمیزد. وی در اواسط دهه چهل به کار روزنامه نگاری پرداخت و اقدام به انتشار مجله ادبی عصری نمود، سپس در تحریر مجله عراقی (الزراعة) دستیار محمود فهمی درویش گردید. (العطیة، ۱۹۹۴، ص ۵۷۹)

پس از آن، بلند تا سال (۱۹۶۲م) وارد صنف کارمندی شد. وی در سال (۱۹۶۳م) جهت تدریس به بیروت منتقل گردیده و علاوه بر آن، به عنوان رئیس هیأت تحریریه مجله (العلوم) در بیروت نیز منصوب شد، سپس در سال (۱۹۷۴م) به همراه (عالیه ممدوح) به عنوان ناظر هیأت تحریر مجله بیروتی (الفکر المعاصر) مشارکت، و پس از آن در سال (۱۹۷۵م) به عنوان رئیس هیأت ادبی مجله (بیروت المساء) فعالیت نمود تا این که این مجله به دلیل وقایع خونین همان سال، در

لبنان متوقف شد. وی پس از آن در لبنان به عنوان مشاور مرکز فرهنگی عراق در بیروت، فعالیت کرده و سرانجام به بغداد بازگشت و سردبیر مجله (آفاق عربیة) گردید. پس از آن، با الهام گرفتن از شعر مهجری و شعر شاعرانی مانند عمر ابو ریشه و الیاس ابو شبکه، منهج شعری خاصی را برای خود در پیش گرفت. او در سال‌های پایانی عمر، جهت ادامه کار به لندن مهاجرت کرد. (آل طعمه، ۱۴۲۳، ص ۹۷؛ العطیة، ۱۹۹۴، ص ۵۸۰)

فعالیت سیاسی بلند الحیدری، متفاوت از دیگر شعرای عراقی غربت‌گزین بود، او خسته و رنجور وارد بازی سیاسی شد، بنابراین برخلاف دیگر شعرای سیاسی، صدایش خیلی بلند و آشکار نبود. (راضی جعفر، ۱۹۹۹، ص ۲۹). او خود در زمینه وضع سیاسی حاکم و عکس‌العمل آرام خود در این زمینه چنین می‌گوید: «شکی نیست که ما در یک حالت سیاسی زشت و بی نهایت شرم آوری به سر می‌بریم، اما آیا می‌توان برای ترسیم این حالت زشت سیاسی، از الفاظ و کلمات شرم آور، در شعر استفاده کرد؟ نه، برای تحریک مخاطبان، شیوه‌های مختلفی هست. من نمی‌توانم بپذیرم که یک هنرمند بزرگ، متوسل به شعارهای مبتذل شود. او باید به دنبال زبانی بگردد که (پیکاسو) در (گرنیکا) به آن دست یافت. پیکاسو، در این تابلو فحش نداده، بلکه ابعاد عمیق انسانی را در آن متجلی کرده است و هنرمند حقیقی، باید در جستجوی روشی، برای دست یافتن به این زبان متعالی، در هنر خویش باشد و از آن طریق با مخاطبان خود سخن بگوید. وظیفه شاعر این است که با استفاده از سیاست، در بالا بردن سطح ذوق مردم تلاش کند، نه این که ذوق و قریحه آنها را بسوزاند.» (کیان پور، ۱۳۶۷، ص ۱۰)

بلند در حالی که سال‌های متمادی، زادگاه خود بغداد را ندیده بود و در تبعید به سر می‌برد، سرانجام در ۱۶ سپتامبر سال (۱۹۹۶م)، در بیمارستان رویال در لندن درگذشت. (همان، ص ۱۸۹) او در لندن که محل سکونت سال‌های اخیر عمرش بود، به خاک سپرده شد. (آل طعمه، ۱۴۲۳: ص ۹۷)

## ۶- انواع نوستالژی در شعر بلند الحیدری

بلند الحیدری، نیز همچون دیگر شعرای غربت‌گزین عراقی، که بنا به دلایلی، از جمله مخالفت با حکومت وقت، در خارج از سرزمین خود و در تبعید به سر برده‌اند، از مسأله غم غربت در شعر خود به دور نبوده است، بلکه انواع نوستالژی را تجربه و در شعر خود منعکس کرده است که در زیر به آن‌ها پرداخته می‌شود:

### ۶-۱- نوستالژی اجتماعی

چنین به نظر می‌رسد که غربت بلند الحیدری به عنوان بذری در خانه‌اش روید و بعدها رشد کرد؛ زیرا شکنجه و سرکوبی که این فرد، هنگام کودکی‌اش احساس می‌کرد، دلیل اغترابی شد که در درونش در مقابل جامعه شکل گرفت، چرا که او مدتی در جدایی پدر و مادرش از همدیگر، با مادرش، زندگی کرده و پس از فوت مادر، دوباره به خانه پدری منتقل شده است و این خود موجب پیدایش عذاب‌هایی در درون او شده است.

بلند در شعر خویش درباره شروع غربت خود، چنین می‌گوید:

«وحدتی!	ای تنهایی من!
هکأللت نموت	تو این گونه رشد نمودی
عشب تصفراءَ فی ضفة موتی	گیاهی زرد، در کرانه مرگ من،
و حدیثه سرفاً فی الهمس کالرجس کاصه متی	وسخنی، در نهایت آهستگی، چون پلیدی،
	چون سکوت من
هکأللت نموت	تو این گونه رشد نمودی
مِن سکوتی	از سکوت من،
.....	.....
هکأللت نموت	تو این گونه رشد نمودی
قفره حرداءَ لم تحلبیت	بیابانی خشک که حتی خواب یک رویدنی
	را ندیده است،
قفره حرداءَ کالخیبة	بیابانی خشک همچون ناامیدی .
کالخیلة .	تو همچون ناامیدی هستی .

(الحیدری، ۱۹۸۰، صص ۲۷۸-۲۷۹)

احساس درد و رنج بلند الحیدری، با احساس جدائی اش از مردم، در ارتباط است و این امر، گاهی تا حد ترس از جامعه و زندگی و زمانه نیز پیش می‌رود. او از جامعه‌ای که در آن سکونت دارد، نیز در رنج و عذاب است، زیرا به نظرش این جامعه راکد و ساکن بوده و نمی‌تواند چیز تازه‌ای را عرضه کند. او در شعر خویش (ساعی البرید) را رمز این جامعه راکد می‌داند:

«ساعی البرید	ای پستچی!
ماذا ترید...؟	چه می‌خواهی...؟
أنا عن الدنیل نأی من بعید	من در مکانی دور از دنیا هستم
أخطأت ...	اشتباه کرده‌ای...
لا شک، فَمَهْ مِنْ جَدید	شکی نیست، هیچ چیز تازه‌ای نیست که
تحمل للأرض لهُ ذَا الطرید.»	زمین آن را برای این آواره با خود بیاورد

(همان، ص ۲۷۲)

منبع و سرچشمه خشم بلند از مردم، ناشی از همان اتفاقاتی است که در دوره کودکی، زندگی را بر او تیره و تار نموده است، اما مردمی که او از آن‌ها در خشم است، زیاد نیستند، بلکه تعدادشان اندک است و از جمله آنان پدر و مادرش هستند که آنچنان که شایسته او بود، وی را پرورش نداده‌اند. از دیگر افراد مورد خشم بلند، تعدادی از



اطرافیان‌ش هستند که پست‌های دولتی را در اختیار داشته و غرق در ناز و تنعم‌اند، در حالی که طایفه بزرگ او، در فقر کشته‌ای به سر می‌برند.

بلند در شعر خویش از این جماعت به نام (قطع) نام می‌برد که فاقد هرگونه آگاهی هستند، ولی خود، از داشتن آگاهی در رنج است. او درباره آنان چنین می‌گوید:

«ستعرفین الدهر فی دمعتی      و سوف ترثین لهذا القطیع  
یسیر لا یبصر إلا خطی      تطوی ربیعاً ثم تطوی ربیعاً»

(همان، ص ۲۳۵)

(روزگار را در اشک من، خواهی شناخت و بر این گله، مرثیه خواهی نمود.

آنان، حرکت می‌کنند و جز گام‌هایی که یک بهار را در پی بهاری دیگر درهم می‌پیچد، چیزی دیگر را نمی‌بینند.)  
چه بسا شاعر، در گوشه‌گیری و جدایی از مردم و در تمسخر رؤیاهای آنان، مبالغه نموده و در نظر او، این رؤیاها از آن افراد نادان می‌باشد. او درباره خواب‌های این افراد چنین می‌گوید:

أنتِ یا متعلمینَ الآن      تو ای کسی که خواب می‌بینی الآن،  
ماذا تعلمین...؟      چه خوابی می‌بینی؟  
بالدروب الزرق،      در راه‌های آبی،  
بالغابة      در جنگل،

فهمی! (همان، ص ۳۱۴) بالموت مع الكون الذي لا تفهمین.»      با مرگ به همراه زندگی که آن را نمی

## ۶-۲- نوستالژی عاطفی

احساس دوری و جدایی بلند از جامعه و اطرافیان، او را به سمت و سوی جستجو از عاطفه می‌کشاند تا خلأ ناشی از این نوستالژی اجتماعی را برایش پر کند و بدیهی است که بلند این عاطفه را در شور و اشتیاق نسبت به زن می‌داند. این احساس، او را در رؤیا فرو می‌برد، به طوری که دوست دارد هرچند در رؤیا هم که شده، به محبت یک زن برسد.

بلند در شعر خویش، این رؤیا را چنین به تصویر می‌کشد:

«تویةٌ أخرى      زمستانی دیگر  
و... هذا أنا      ...و این منم  
هنا      اینجا  
بحرٍ نب المدفأة      در کنار بخاری  
أحلمُ تحلمُ بی امرأة      خواب می‌بینم که زنی مرا در خواب ببیند،

أحلُمُ الأذنَّ في صدرها      خواب می بینم که در سینه‌اش پنهان کنم،  
سراً فلا تسخرمِ ن سرها.»      رازی را، پس رازش را مسخره نکن.

(همان، ص ۳۰۶)

بلند همچون روح غریبی در یک زندگی سرد و یخبندان است که زمستان‌هایش پشت سر هم می‌آیند و او تنهاست، بدون این که زنی احساس جوانی او را درک نماید و علیرغم تأثیر نوستالژی روحی بر واقعیت عمرش، نبودن زن در زندگی وی احساس پیری را به او الهام می‌نماید.

بلند در شعر خویش در این راستا چنین می‌گوید:

أهرمك الشوقُ لمأوى الصبا      و أنتَ ما زلتَ بِبابِ السنينِ.»

(همان، ص ۱۲۲)

(اشتیاق، تو را برای (رسیدن) به پناهگاه نوجوانی، پیر کرد، در حالی که تو هنوز در دروازهٔ سال‌های (اول عمر)

هستی.)

بلند از بس که نمی‌تواند به این عاطفه برسد، آنچه را که توقع داشته، وهم و گمان می‌پندارد و در نهایت احساس می‌کند که مرگ، او را فرا می‌گیرد.

بلند، سرانجام این نبود عاطفه را در شعر خویش چنین بیان می‌کند:

شهوةٌ أخرى و هذا أنا      زمستانی دیگر و این منم،

وحدي      تنها

لا حب      نه محبتی،

لأحلام      نه رؤیاهایی،

لا إمراة      نه زنی

عندي      نزد من است،

و فيغد أموتُ من بردي      و فردا من از سرما می‌میرم،

هنا      اینجا،

بجرب المدفأة.»      کنار بخاری .

(همان، صص ۳۰۸-۳۰۹)

### ۳-۶- نوستالژی سیاسی

پس از این که بلند، از اغترابات گوناگونی که در وجود خود و در جامعهٔ اطرافش وجود دارد، در رنج و سختی می‌افتد، اینک نوبت به مخالفت آرام با حکومت می‌رسد تا وارد نوستالژی دیگری شود. عبد الوهاب البیاتی در بارهٔ بلند چنین می‌گوید: «بلند از سال‌های پس از انقلاب (۱۹۵۸م) در عراق، وارد سیاست شده و حزب چپ‌گرای عراقی را برای عضویت

برگزید، سپس به عنوان سر دبیر مجله (الأديب المعاصر) منصوب شد، تا این که انقلاب خونین سال (۱۹۶۳م) به وقوع پیوست. پس از آن، بلند به اتهام وابستگی به جناح چپ، بازداشت شد و هنگامی که آزاد شد، عراق را ترک نمود تا در بیروت، در مطبوعات لبنانی وارد فعالیت شود.» (البیاتی، ۱۹۹۹، ص ۶۶)

بلند خسته و رنجور وارد بازی سیاسی شد و بر خلاف دیگر شعرای سیاسی، صدایش بلند و آشکار نبود، بلکه دارای آرامش خاصی بود. «او از روش خطابه‌ای سیاب و خشونت بیاتی عبور نموده و بر رمز و اشاره و گفتگوی داخلی تکیه نمود.» (راضی جعفر، ۱۹۹۹، ص ۲۹)

بلند در شعر خویش درباره فعالیت‌های سیاسی خود چنین می‌گوید:

و «أُنكثُ من الثوار  
و عرفتُ النومَ على الإسمنتِ البارد  
مثال القرن العشرين  
و عرفتُ السجنين الثوار  
و عرفتُ المسجونين الثوار  
قد تفلع ظفري  
قد تصلب كل صباح حلاجاً في صدري.»

و من از انقلابیون بوده‌ام،  
و خوابیدن روی سیمان سرد را فهمیده‌ام،  
همچون قرن بیستم.  
و من زندان بانان انقلابی را شناخته‌ام،  
و زندانیان انقلابی را،  
و ناخن‌هایم کنده شده‌اند،  
و هر صبح، یک حلاج را در سینه من به  
دار آویخته است.

(الحیدری، ۱۹۸۰، صص ۶۲۹-۶۳۰)

موضع‌گیری سیاسی بلند، چیزی میان ناامیدی و امید قرار داشت، اما ناامیدیش به این خاطر بود که او واقعیت موجود را درک نموده و شاهد حقیقت درگیری و نزاع جاری بود.

وی در این زمینه می‌گوید:

«ألممتُ دروي فالربيع  
مثلما ضاع ربيع  
و ربيعٌ،  
سبضیع.»

من راه‌هایم را جمع نموده‌ام، پس این بهار،  
مانند بهاری که تباه شد،  
و بهاری دیگر،  
نیز تباه خواهد شد.

(همان، ص ۴۸۳)

ولی با این وجود، وی کاملاً ناامید نمی‌شود، بلکه امید در او زنده می‌ماند، زیرا اولاً او خودش، به نوعی در ارتباط با این مسأله است و دوم این که انواع نوستالژی وی را احاطه نموده است و اگر کاملاً ناامید شود، این ناامیدی او را خفه نموده و از بین می‌برد، بنابراین اندک امیدی برایش باقی می‌ماند که با آن زندگی‌اش را ادامه داده و به قول خودش، خوابیده در این نزاع بخزد.

او در شعر خویش چنین می‌گوید:

و « أَظَلُّ أَرْحَفُ فِي الصَّرَاعِ  
 يَهُوثِي رَاعٌ\*  
 و تَمُوتُ فِي جَنِي ذِرَاعِ»  
 من همچنان در درون میدان نبرد می خزم  
 بادبانی می افتد.  
 و در کنار من طاقت‌ها می میرند.

(همان، صص ۲۸۸-۲۸۹)

سرانجام چیزی که در این گیر و دار، در انتظار شاعر است همان مرگ است، زیرا وی نمی‌تواند این سنگ غربت را از روی سینه خویش بردارد، بنابراین، آواره ناامیدی همچون او در شعر خود، تن به مرگ می‌دهد، آنجا که می‌گوید:

و « هَا أَنَا أَمُوتُ يَا أَحْتَاهُ  
 كَعَلُوتُ الرِّبِّ فِي مَنفَاهُ»  
 و هان، ای خواهر! من می‌میرم،  
 هم چنان که پروردگار در تبعیدگاهش می‌میرد .

(همان، ص ۴۷۶)

#### ۶-۴- نوستالژی مکانی

علاوه بر احساس غربتی که بلند در رابطه با حکومت وقت و اقدامات آن می‌کند، دامنه اغترابش، به شهرها و اماکن نیز می‌رسد. وضعیت بلند، در تبعید خود در خارج از وطن، بهتر از شرایطش در وطن نبود. تبعید برای شاعری مثل بلند هم مایه غربت روحی و هم غربت مکانی است. او از بس که می‌داند پیوسته، در حال فرود آمدن و کوچ نمودن از جایی به جای دیگر است، احساس می‌کند که در حقیقت یک شیء است، نه یک شخص و همین احساس شیء بودن، یکی از مظاهر نوستالژی اوست .

بلند در این زمینه چنین می‌گوید:

«هَذَا أَنَا  
 مَلْقَى هِنَاكَ حَقِيبَتَانِ  
 و خَطِي تَجُوسُ عَلِيَّ رَصِيفٍ لَا يَعُودُ  
 این منم،  
 که همچون دو چمدان، آنجا افکنده می‌شوم،  
 و گام‌هایی که بر پیاده‌رویی بی‌بازگشت، جستجو  
 می‌کنند،

إِلَى مَكَانٍ  
 به سوی مکانی.

مِنْ أَلْفِ مِيْنَاءٍ أْتَيْتُ  
 از هزار بندر آمده‌ام

و لَأُفْصِيئَاءٍ أَصَارُ  
 و به هزار بندر می‌روم،

و بِنَظَرِي أَلْفَ انْتِظَارٍ»  
 و در چشمان من هزار انتظار است.

(همان، ص ۴۳۸)

از جمله دلایل تنفر بلند از شهر، این است که می‌ترسد گام‌هایش در خیابان‌های بزرگ آن گم شده و در کوچه‌های تنگ و تاریک آن خوار و ذلیل شود. او از تاریکی شب‌های شهر می‌ترسد و از این که در این شهر دوست و آشنایی

نداشته باشد، رعب و وحشت دارد. (احسان، ۱۹۷۸، ص ۹۴)

موضعی که بلند در قبال اجتماع گرفته بود، در موضع او نسبت به شهر نیز انعکاس پیدا کرد. او هنوز جوان بود که نوستالژی اجتماعی، او را غافلگیر نمود، بنابراین هنگامی که وارد شهر شد، از یک مجهول در این شهر خوف و ترس داشت و راه‌های شهر در نظر او همچون یک افعی بود، وی علیرغم این که شهر را مظهر کذب و تقلب می‌دانست، ولی با آن در ارتباط بود:

«ماذا سأفعل في المدينة...؟» در شهر، چه کار خواهم کرد...؟

و سألتني ماذا سأفعل في المدينة...؟ و تو از من پرسیدی: در شهر، چه کار

خواهم کرد...؟

ستضيعُ خطوتك الغبية في شوارعها الكبيرة گام‌های بی‌خبرت در خیابان‌های

بزرگ آن گم می‌شوند.

و لَسَوْفَ تَسْحَقُكَ الْأَزْقَاتُ الضَّرِيْرَةُ و کوچه‌های سر در گم آن، تو را

لگد کوب خواهند کرد.

و لَسَوْفَ و رشد خواهد داد،

ينمو الليل في أعماقك الصماء آلاماً حزينة شب در درون سخت تو، آرزوهای

اندوهناکی را.

ماذا ستفعل في ال... چه کار خواهی کرد در...

و بلا صديق و بدون دوست،

لا... نه...

ليسَ في تلك المدينة من صديق. در آن شهر هیچ دوستی نیست

(الحیدری، ۱۹۸۰، صص ۳۳۰-۳۳۱)

احسان عباس، در زمینه تنفر بلند از شهر می‌گوید: «بلند الحیدری، اوج تنفر خود را نسبت به آنچه که شهر نامیده می‌شود، بیان می‌دارد، او حتی از روستای خود نیز متنفر می‌شود و نمی‌خواهد که به آن برگردد، زیرا در نگاه او، روستایش نیز به شهر تبدیل شده است.» (احسان، ۱۹۷۸، ص ۹۴)

او دربارهٔ عدم بازگشت به روستای خود چنین می‌گوید:

«فلمن أعود...! پس به خاطر که بازگردم!...»

لقريتي به روستایم

لا نه

لن أعود هرگز باز نخواهم گشت

لمن أعود و قريتي أمست مدينة. به خاطر که بازگردم، درحالی که روستایم،

شهری شده است.

(الحیدری، ۱۹۸۰، صص ۳۳۲-۳۳۳)

اما بلند به دلیل غربت اجتماعی، در محل سکونت خود غریب بود، بنابراین چاره‌ای جز سفر به شهر نداشت و هر چند علاقمند به شهر هم نبود، ولی مجبور بود که با آن همدلی و مهربانی کند، چون احساس می‌کرد که شهر نیز همچون خودش غریب افتاده است و تحت جور نظام سیاسی، از جراحاتش خون جاری می‌شود. وی شهر را این چنین مورد خطاب قرار می‌دهد:

«أرغُ يا مدینتی  
کم ن جراحِ ثرةٍ... مریرة  
تنرف تحت الأجنح الکسیرة  
ای شهرِ من، من می‌شناسم،  
چه بسیار زخم‌های باز... تلخ را،  
که زیر بال‌های شکسته، خون از آن‌ها  
جاری است.

لکنی  
أعرفُ يا مدینتی  
ماذا وراء بیتنا الکئیب  
ماذا وراء حمة الرهیب  
أیغدُ یلمع فی الدروب.»  
اما من،  
می‌شناسم، ای شهرِ من!  
چه چیزی پشت خانه‌اندوهگین مان است.  
چه چیزی پشت سکوت ترسناکش است.  
کدامین فردا در راه‌ها می‌درخشد.

(همان، ص ۴۲۳)

## ۶-۵- نوستالژی روحی

پس از اینکه بلند نسبت به اجتماع، حکومت و شهرهای مختلف، حساسیت نشان می‌دهد، نوعی دیگر از اغتراب، او را فرا می‌گیرد که روح او را مورد هدف قرار می‌دهد. اینک، بلند در دام‌نوستالژی روحی قرار می‌گیرد که جز یأس و ناامیدی چیزی برای او به دنبال ندارد.

شعر بلند، در بردارنده‌ی نوعی مرارت و تلخی است، مرارتی آرام و آمیخته با ناامیدی که از اعماق درون انسانی بر می‌خیزد. او می‌پندارد که آزاد است ولی در واقع، همچون بنده‌ای اسیر و دربند است. بلند در شعر خویش چنین می‌گوید:

«أکادُ أثور... لکنی  
أحس الغل فی أذنی  
یولولُ هازئاً منی:  
و یصرخُ ضاحکاً بمجدُ  
عبدٌ...!  
أللعاشقُ فی ظلی  
نزدیک است که قیام کنم... اما من،  
غل و زنجیر در گوشم را احساس می‌کنم که  
شیون و فریاد می‌کند درحالی که مرا مسخره می‌کند:  
و خنده کنان فریاد می‌کشد: ای بنده!  
بنده...!  
من در سایه‌ام عاشقم

.....

.....

من بدون هیچ شکلی می‌میرم.	أنا أموت بلا شكل
می‌بینی کیستی ای زنجیرِ من؟	ترى رأيتَ ، ياغلي؟
پس صدا برگشت درحالی که شدت می‌گرفت،	فعالاصوتُ يشند
گویا تند بادهایی، حرکت می‌کنند،	كأن عواصفاً تعدو
در گوش من:	بأذني:
و تیره رنگ می‌شوند	و ترید
من ...	أنا...
توام.	أنتَ
من بنده‌ام.	أنا العبدُ.

(همان، صص ۳۱۹-۳۲۰)

نوستالژی اجتماعی بلند، گام اول برای ورود به اغتراب روحی او بود. به نظر می‌رسد که بریدن بلند از چارچوب فرهنگ کردی و پیوستن به فرهنگ عربی بعد از انتقال خانواده‌اش به بغداد، یکی از دلایل نوستالژی روحی او باشد. بلند خود در این زمینه چنین می‌گوید: «احساس دوم من به غربت، نسبت به احساس اولم، زمانی شکل گرفت که من احساس کردم از طایفه خود گم شده‌ام.» (الصائغ، ۱۹۷۳، ص ۱۰۷)

بلند در شعر خویش می‌گوید:

ای خواب‌های فنا!	«يظيوفَ الفناء
به سرعت بگذرید	مري سريعاً
من در هر خانه‌ای، از زندگی خبر گرفتم.	قلحبرتُ الحیاة في كل دور
پس دانستم که آرامش	فعرنظهدوءَ
با مرگ، زنده می‌شود.	يُهلوتِ يحيا.

(الحیدری، ۱۹۸۰، صص ۱۳۰-۱۳۱)

بلند از زمانی که چشمانش را به زندگی باز کرد، با جنگ جهانی دوم، مواجه شد که بلاد دور و نزدیک را در دریایی از خون و آتش غرق می‌کرد، بنابراین هنگامی که بزرگتر شد و زندگی را درک نمود، عواطف و افکارش، به رنگ نسل مضطرب و سرگردان رنگ پذیرفت و از جمله مظاهر این اضطراب، آتش درونی است که در وجود او شکل می‌گیرد و به اشکال مختلفی همچون، سرپیچی و غربت‌گزینی از یک سو، و اندوه و مرارت از سویی دیگر درمی‌آید. بنابراین او در این گیر و دار، گویی خود را گم کرده است و از خودش درباره خویش سؤال می‌کند.

بلند در شعر خویش این گونه از خودش سؤال می‌کند:

«مأنتَ ..؟ تو کیستی..؟»

یا من ترهب الظلماء خطوته الرهيبه؟ ای کسی که تاریکی از گام‌های ترسناکش می‌ترسد؟

راه می رود آنگونه که عصایش می خواهد.	بمشی کما شاءت عصاه
گویا که او راههایش را از براست.	کأنها حفظت دروبه
شبح‌ها در چشمانش، خواب آلود و اندوهناک، نفس می‌کشند، نه شب با طولانی بودنش، او را ترساند،	تتنفس الأشباحُ فيعينيه حاملةً كئيبة لا الليل أربها بميل لي
و نه از اخم او ترسید.	و لا خشيت قطوبه
تو کیستی..؟	مَ أُنْتَ .. ؟
من شاعری هستم که عمرم گردبادهای غریبی است.	إني شاعر عمرئعاصيرُ غريبة!«

(همان، ص ۱۴۸)

نوستالژی روحی بلند، او را به درون خود فرو می برد، چرا که به نظر او، درونش برایش یک دنیا شده است. نوستالژی روحی بلند از حد و مرز زمان نیز می گذرد:

برای بار بیستم...می‌خواهم که بخوابم.	«للمرة العشرين. أريدُ أن أنام
در خواب می‌افتم، ولی نمی‌خوابم	أسقطُ في النومَ لا أنام
برای بار پنجاهم،	للمرة الخمسين
در خواب افتادم ، ولی نخوابیدم.	سقطتُ في النومَ لم أنام.»

(همان، صص ۶۲۲-۶۲۳)

در شعر بلند، تنازع میان جهت‌گیری واقعی و روماتیکی وجود دارد، ولی گرایش وی بیشتر به سوی رمانتیک آمیخته با رمزگرایی است .

نمونه‌ای از شعر وی در این زمینه چنین است که در بردارنده حالتی حزن آور است:	
افسوس چه بسیار دنیایی	«إيه كم من عالمٍ
که در سکوت خونین من...می‌میرد	في صمتي الدامي.. يموت
چه بسیار آرزوهایی	كلهمان
که در طریق وهم، سکوت آن‌ها را خسته کرده است.	في طريق الوهم أعيها السكوت

چه بسیار لب‌هایی	كم شفاه
در خون من که ناامیدی‌کشنده، آن‌ها را بسته است.	في دمي أظبقها اليأس المقيت
سپس چه...؟	ثم ماذا...؟
هر زمان که عنکبوت...پشت نمود و باقی ماند،	كلعولتُ و..ظلتُ عنكبوت



تنسج الموت لَصْمَتِي  
وَهِيَ مِثْلِي... سَمَوْتُ.»  
مرگ را برای سکوت من می‌یافت.  
و او نیز همچون من... خواهد مرد.

(همان، صص ۲۳۲-۲۳۳)

در شعر بلند الحیدری، جانبی وجدانی وجود دارد که تأثیر شعر ایلیا ابوماضی و دیگر شعرای مهجر در آن به چشم می‌خورد، اما این جانب شعری، اثری از حزن و عطش روحی و نشانه‌های ناامیدی و یأس را در خود دارد. او در حالتی که روحی حساس و قلبی لبریز از آرزوها داشت، وارد زندگی شد. وی در طریق بلا و گرفتاری، اضطراب، خشم و ناامیدی حرکت نمود، زیرا او شاعر (أغاني المدينة الميئة) است.

بلند در (أغاني المدينة الميئة) می‌گوید:

«نفس الطريق	نفس راه،
نفس البيوت، يشدها جهد عميق	نفس خانه‌ها، کوششی عمیق، آن‌ها را
	سخت و محکم می‌کند.
نفس السكوت	نفس سکوت،
كنا نقول:	می‌گفتیم:
غداً يموت تَسْتَفِيح	فردا می‌میرد و بر می‌خیزد،
مِنْ كُلِّ دَار	از هر خانه‌ای،
أصواتُ أطفال الصغار	صدای بچه‌های کوچک،
يتدحرجون مع النهار على الطريق	که همراه روز، بر راه‌ها، غلت می‌خورند،
و سَ يَسْخَرُونَ بِأَمْسِنَا	و به دیروز ما خواهند خندید.
بنسائنا المتأففات	به زنان عقیفه ما،
بعيوننا المتجمدات بلا بريق»	به چشم‌های خشک بدون درخشش ما.

(همان، صص ۲۶۵-۲۶۶)

#### ۷- نتیجه:

از مجموع آنچه که در مقاله حاضر آمده است، می‌توان نکات زیر را به عنوان نتیجه مطرح نمود:

- ۱- مشکلات موجود در زندگی خانوادگی بلند الحیدری از جمله کم توجهی اطرافیان به او و نیز جدایی پدر و مادر او از یکدیگر باعث شد که ریشه‌های نوستالژی در وجود او شکل گرفته و در نتیجه بعدها در شعر وی نمود پیدا کند.
- ۲- از جمله دیگر عوامل این غربت‌گزینی در شعر ایشان را می‌توان به سکونت او در بغداد و جدایی وی از فرهنگ کردی نسبت داد که به گفته خودش همین امر باعث شد که او از طایفه خودش گم شود.

- ۳- عوامل دیگری از جمله کمبود عاطفه و محبت در وجود او سبب گردید که وی ما فی الضمیر خود را تحت عنوان نوستالژی در اشعارش مطرح نماید تا بدین وسیله بتواند بخشی از عقده‌های درونی خود را تخلیه نماید. علاوه بر این‌ها از رفتارهای غیر عادلانه دولتمردان و سیاسیون نیز می‌تواند به عنوان عامل مهمی برای تأثیر گذاری بر پیدایش حس نوستالژی در وجود بلند الحیدری نام برد .
- ۴- موضع‌گیری غربت‌گزینه‌ شعری همچون بلند الحیدری و دیگران، تأثیر خود را بر ارتقاء سطح آگاهی و بیداری ملت عراق بر جای گذاشته،
- به طوری که در جریان همان سال‌های تبعید این شعرا، شاهد شورش‌ها و انقلاباتی در این کشور، علیه سلطه حاکم و دخالت بیگانگان هستیم.
- ۵- و نکته پایانی این‌که، نوستالژی در شعر، محدود به زمان و مکان خاصی نمی‌شود، بلکه مادامی که شعرا، در این کره خاکی باشند، و عوامل اغتراب آور نیز در درون آنان و در جامعه موجود باشد، نوستالژی، خود را به عنوان یک موضوع مهم و اساسی، بر شعر شعرا تحمیل خواهد نمود.

### منابع و مأخذ:

- ۱- آل طعمه، سلمان عبد الهادی (۱۴۲۳). رواد الشعر الحر فی العراق، بیروت: دار البلاغه للطباعة و النشر التوزیع، ط ۱.
- ۲- ابن خطیب، لسان الدین (۱۹۷۳). دیوان الشعر، ترجمه محمد شریف قاهر، الجزائر: الشركة الوطنیه للنشر و التوزیع.
- ۳- ابن منظور (۱۴۰۸). لسان العرب، بیروت: دار إحياء التراث العربی، ط ۱.
- ۴- احسان، عباس (۱۹۷۸). اتجاهات الشعر العربی المعاصر، کویت: سلسله عالم المعرفة، إصدار المجلس الوطنی للثقافة و الفنون و الآداب.
- ۵- اصفهانی، ابو الفرج (۱۹۴۵)، الأغانی، تحقیق عبد السلام هارون، القاهرة: دار الکتب المصریه.
- ۶- بئینه، جمیل (۱۹۹۶). دیوان الشعر، تحقیق إميل یعقوب، بیروت: دار الکتب العربی، ط ۲.
- ۷- البیاتی، عبد الوهاب (۱۹۹۹). مدن و رجال و متاهات، بیروت: دار الكنوز الأدبیة، ط ۱.
- ۸- الحیدری، بلند (۱۹۸۰). دیوان الشعر، بیروت: دار العوده، ط ۲.
- ۹- الرضی، الشریف (د.ت). دیوان الشعر، بیروت: دارصادر.
- ۱۰- روحی ابراهیم الخلیلی، مها (۲۰۰۷). الحنین و الغربة فی الشعر الأندلسی (الماجستير)، نابلس: جامعة النجاح الوطنیه، کلیة الدراسات العلیا، قسم اللغة العربیة و آدابها [www.b-alathb.com/vb](http://www.b-alathb.com/vb).
- ۱۱- الصائغ، یوسف (۱۹۷۳). مقابلة مع بلند الحیدری، الأذیب المعاصر، مجلد ۲، عدد ۵، ص (۱۰۶-۱۰۷)
- ۱۲- عبد اللهی، منیژه (۱۳۸۸): گفت گو در سه بُعد، شاعر عراقی، بلند الحیدری. خبر گزاری فارس [www.FARS news.ir](http://www.FARS news.ir).
- ۱۳- العطیة، جلیل (۱۹۹۴). اعلام الأدب فی العراق الحدیث، دار الحکمة، ط ۱.
- ۱۴- فرزاد، عبد الحسین (۱۳۸۰). شعر پویای معاصر عرب (رؤیا و کابوس)، تهران: مروارید، ج ۱.
- ۱۵- کیان پور، حسن (۱۳۶۷). گفت و گویی کوتاه با بلند الحیدری، مجله کیهان فرهنگی، شماره ۵۸، ص ۱۰.

## دراسة الاغتراب النفسى فى شعر بلند الحيدرى

الدكتورة مهين حاجي زاده ١

علي فضا مرادي ٢

### الملخص:

تعد ظاهرة الاغتراب احدى خصائص الادب و الفن المعاصر و هي التي كانت موضع الاهتمام طوال العصور الماضية و لما ينقص من صبغتها في أي عصرٍ من عصور التاريخ الادبي، بل كان الشعراء و قد كانت لهم أدلة للحركة في طريق الاغتراب دائماً ، و من جملة هذه الأدلة عدم التصالح مع المجتمع أو الكيان الحاكم. إذن، الاغتراب بمعناه العام ظاهرة لها سابقة تعادل سابقة الحياة البشرية و قد كانت واحدة من الامور الهامة للحياة البشرية، و يمكن أن يكون العامل الرئيس للاغتراب عند الشعراء أن للشاعر شعوراً ظريفاً بالنسبة إلى سائر الطبقات في المجتمع و هذا الامر يؤدي إلى أن يتخذ الشاعر موضعاً أمام التصرفات غير الملائمة للحكومة و المجتمع و ينتخب طريق الغربة و هذا الموضوع هو الذي نحن نريد إلقاء الضوء عليه في شعر بلند الحيدري. إذن، المقال الحاضر يدرس موضوع الاغتراب في شعر بلند الحيدري الشاعر العراقي المعاصر و في ضمن تبيين انواع الاغتراب، يناقش عوامل إيجاد هذه الأنواع في شعره. و ينتهي الى أن المشاكل الموجودة في حياته العائلية و الأحوال الروحية للشاعر من جانب و الأحوال الزمانية و المكانية الموجودة في بيئة الشاعر من جانب آخر تكون من عوامل إيجاد هذه الاغترابات عند الشاعر.

**الكلمات الرئيسية:** الاغتراب، الشعر العربي المعاصر، العراق، بلند الحيدري، الاغتراب الروحي .

١- أستاذة مشاركة بجامعة شهيد مدني بآذربيجان.

٢- طالب الماجستير في فرع اللغة العربية.